

ادبیات تطبیقی: از پژوهش‌های تاریخی - فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای

تورج زینی‌وند^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۲/۵/۳۰

چکیده

پس از آنکه دانش ادبیات تطبیقی، چالش‌ها و محدودیت‌های خاص مطالعات تاریخی - فرهنگی و جریان اثبات‌گرایی تأثیر و تأثر مکتب فرانسه را پشت سر گذراند، مطالعات میان‌رشته‌ای از سوی رماک و ولک به عنوان قلمروی نوین در این حوزه مطرح گردید. این عرصه‌ی پژوهشی تازه، پایانی بر تک‌گویی، انزوا و تجزیه‌گرایی علوم انسانی، بویژه ادبیات، در پیوند با دیگر هنرها و دانش‌های بشری (موسیقی، نقاشی، عکاسی، سینما، فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی و ...) بوده و ادبیات را به عنوان ماده‌ای برای دیگر هنرها، دانش‌ها، گفتمان‌ها و معارف بشری تبدیل نموده است. نگارنده‌ی این جستار، ضمن بررسی «چرایی» پیدایش مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی، به نقد و تحلیل «چگونگی» پژوهش‌های روش‌مند در این قلمرو نیز پرداخته است. از این رو، برای تحلیل کمی و کیفی استندهای پژوهش، برخی از پژوهش‌های تطبیقی این قلمرو نیز مورد نقد و ارزیابی و استناد قرار گرفته است. واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، مطالعات تاریخی - فرهنگی، مطالعات میان‌رشته‌ای، نقد، دانش، هنر

تعیین تاریخ دقیق شکل‌گیری مطالعات میان‌رشته‌ای^۱ در حوزه ادبیات، امری دشوار است، (اما به نظر می‌رسد، یونان خاستگاه نخستین این دانش بوده است: «پارمیندس^۲ به برقراری پیوند میان ادبیات (شعر) و فلسفه (تفکر) پرداخته است» (به نقل از: علوی‌پور و نعمتی‌پور، ۱۳۸۸: ۱۴۲). اما شکوفایی علمی و نظری این قلمرو علمی به قرن‌های نوزدهم و بیستم برمی‌گردد. در زمینه ادبیات تطبیقی و قلمرو مطالعات میان‌رشته‌ای باید گفت که نیمه دوم قرن بیستم سرآغاز شکوفایی این دانش بوده است. از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به بعد، مکتب تطبیقی فرانسه که بیشتر بر سه شاخص؛ تاریخ‌گرایی فرهنگی، اختلاف زبانی و مسأله‌ی تأثیر و تأثر تأکید می‌نمود، مورد انتقاد برخی از ناقدان داخلی نه ایتمیل^۳، ژان فرایبیر^۴، رابرت اسکارپیت^۵ و ... و ناقدان خارجی (رنه ولک^۶، هنری رماک^۷ و ...) قرار گرفت. این منتقدان، بویژه طرفداران مکتب آمریکایی، مکتب تطبیقی فرانسه را به کاستی‌هایی همچون؛ خودشیفتگی فرهنگی و قومی، تعصب ملی و منطقه‌ای و نادیده گرفتن ارزش‌های ادبی و فنی آثار ادبی متهم کرده و برای خروج از چنین بحرانی، پیشنهادهایی مطرح نمودند:

۱. پیوند روش تاریخی و نقدی؛

۲. اهتمام به نقد ادبی و زیبایی‌شناختی؛

۳. گسترش پیوند ادبیات با دانش‌های بشری از جمله؛ هنر، فلسفه، علوم اجتماعی، دینی و ... رماک و ولک از پیشگامان طرح این دیدگاه‌ها، بویژه مورد دوم و سوم، به شمار می‌آیند. آنان با روشنی‌خواهان مقایسه و پیوند آثار ادبی با هنرها و دیگر معارف انسانی بودند. رماک (۱۹۱۶-۲۰۰۹) در مقاله «ادبیات تطبیقی؛ تعریف و عملکرد آن» به ارائه نظریه‌ی پیوند پژوهش‌های تطبیقی با مطالعات میان‌رشته‌ای، پرداخته و چنین گفته است:^۸

ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه ادبیات در آن سوی مرزهای یک کشور خاص، و مطالعه رابطه ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش بشری چون هنرها (نقاشی، پیکرتراشی، معماری، موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم

1. Estudios transversales

۲. پزشک و فیلسوف پیشاسقراطی بود. (۵۴۰/۵۱۵-۴۷۰/۴۴۶) او را آغاز به کارگیری منطق در مابعدالطبیعه دانسته‌اند، وی اندیشه‌های فلسفی خود را به نظم می‌کشید.

3. R. Etiemble

4. J. Frappier

5. E. Escarpit

6. R. Wellek

7. H. Remak

۸. این ترجمه را از «نظری منظم» به عاریت گرفته‌ام. (۱۳۸۹: ۲۳۰)



اجتماعی (سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و ...) و علوم و ادیان و ... به اختصار می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی، یعنی مقایسه ادبیات یک کشور با ادبیات یک یا چند کشور دیگر و نیز مقایسه ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش انسانی. (به نقل از: الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰)

از این سخن رماک، می‌توان دریافت که «فلسفه ادبیات تطبیقی بر مطالعه ادبیات در بیرون از مرزها مبتنی است، خواه این مرزها زبانی باشند و خواه جغرافیایی یا بین رشته‌ای.» (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۳۵)

ولک نیز با همراهی آستین وارن^۱، بخش عظیمی از کتاب *نظریه ادبیات* را به موضوع پیوند ادبیات با دیگر دانش‌های بشری قرار داده و به برخی مبانی نظری و نمونه‌های عملی آن نیز اشاره نموده‌اند. (رک: ولک و آستین وارن، ۱۳۷۳: ۷۱-۱۳۸).

با دور شدن از این کلی‌گویی‌ها برآنیم تا موضوع مطالعات بینارشته‌ای را در حوزه ادبیات تطبیقی به گونه‌ای دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم. از این رو، با طرح چند پرسش اساسی در پی گشودن زوایای پنهان و مبهم این قلمرو هستیم؛

۱- چرا مطالعات میان‌رشته‌ای به عنوان یکی از «مرزهای نوین ادبیات تطبیقی» دانسته شده است؟

۲- این قلمرو نوین، چه سودها یا آسیب‌هایی برای ادبیات تطبیقی به همراه دارد؟ آیا ادبیات تطبیقی گنجایش این همه تنوع و تعدد را دارد؟

۳- روش پژوهش در این قلمرو چگونه است؟

در ضمن پاسخگویی به این پرسش‌ها، به تحلیل کمی و کیفی این قلمرو - در پرتو برخی مقالات میان‌رشته‌ای - می‌پردازیم. در باب پیشینه موضوع نیز لازم است که ذکر شود مسأله‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای در ایران با رویکرد ادبیات تطبیقی به دو صورت نظری و عملی مورد بررسی قرار گرفته است. (نجفی، بی‌تا: ۳۴-۳۸ / انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۱/۱: ۲۷-۳۰ / آتشی و انوشیروانی، ۱۳۹۰، ۲/۲: ۱۰۰-۱۲۰ / آتشی و انوشیروانی، ۱۳۹۱: ۱-۲۴ / نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۳-۲۳۷) اما در هیچ کدام از پژوهش‌های ذکر شده به «طرح این پرسش‌ها» و «کالبد شکافی دقیق موضوع» با محوریت ادبیات تطبیقی پرداخته نشده و بیشتر در باب «اهمیت» این مطالعات یا تحلیل تطبیقی و عملی نمونه‌هایی از آن اشاره نموده‌اند، هرچند که «آتشی و انوشیروانی» در دو مقاله مذکور (۱۳۹۰) و (۱۳۹۱) گام‌های جدی و نوینی به سوی اهداف این مقاله برداشته‌اند. پیش از پردازش تحلیلی موضوع، اشاره به نکته‌ای ظریف در این پژوهش نیز ضروری

1. Austin Warren.





است. مقصود از مطالعات فرهنگی - تاریخی در این مقاله، آن دسته از پژوهش‌هایی است که براساس جریان «اثبات‌گرایی» مکتب فرانسه صورت می‌گیرد و گرنه مطالعات فرهنگی در جهان امروز، یکی از قلمروهای شاخص ادبیات تطبیقی به شمار می‌آید. این قلمرو نیز در شمار مطالعات میان‌رشته‌ای قرار می‌گیرد؛ زیرا در این نظریه، ادبیات تطبیقی به عنوان بخشی اساسی از گفتمان‌های فرهنگی گوناگون جامعه قرار می‌گیرد که با سایر محصولات فرهنگی از قبیل: فیلم، مجموعه‌های تلویزیونی، موسیقی و ... ارتباط دارد. (ر.ک: انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۵۲). درباره اهمیت و ضرورت این پژوهش نیز به سخنانی از «آتشی و انوشیروانی» بسنده می‌شود: ادبیات تطبیقی، قابلیت‌های بسیاری برای پژوهش‌های بینارشته‌ای دارد که هر یک در نوع خود بدیع و جذاب خواهد بود. در ایران، پژوهشگران ادبیات تطبیقی، کمتر وارد این حوزه جدید شده‌اند. بدون شک اگر اصول نظری و روش تحقیق در مطالعات بینارشته‌ای برای پژوهشگران جوان در دانشگاه‌های ایران تبیین و توضیح داده شود، بسیاری از جوانان ادب دوست و پژوهنده به این عرصه جدید در پژوهش‌های ادبی روی خواهد آورد (آتشی و انوشیروانی، ۱۳۹۱: ۲۰).

پردازش تحلیلی موضوع

۱. چرایی پیدایش مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی

اگرچه نمی‌توان برای پیدایی پدیده‌های ادبی، دلیل یا دلایل خاصی را مطرح نمود، اما به نظر می‌رسد که چند شاخص اساسی در شکل‌گیری قلمرو مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی مؤثر بوده است:

۱-۱. شرط‌ها و محدودیت‌های خاص مکتب فرانسه که بر اختلاف زبانی و پیوند فرهنگی، تاریخی تأکید می‌نمود، سبب تنگنایی ادبیات در تاریخ ادبیات و انزوای دانش ادبیات تطبیقی در تعامل با دیگر معارف بشری شده بود. این بحران، سبب شد که برخی از تطبیق‌گران آمریکایی، بویژه رماک و ولک، علیه این محدودیت‌ها و تنگناها بخروشدند و خواهان نوع انعطاف‌پذیری، تکثرگرایی و آزادی در قلمروهای پژوهش بشوند.

ولک «هیچ حد و مرزی را در ادبیات تطبیقی به رسمیت نمی‌شناسند و قایل به مطالعه ادبیات به عنوان یک کلیت است و مقایسه ادبیات را با هنرها و علوم و معارف انسانی ممکن می‌داند». (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۹)

آلدريج^۱ که از دیگر تطبیق‌گران مکتب آمریکایی است نیز به چنین موضوعی اعتقاد داشته و ادبیات را در پرتو ارتباط با علوم مختلف، وصف می‌کند:^۲

1. Oldridge

۲. ترجمه را از نظری منظم به عاریت گرفته‌ام (۱۳۸۹: ۲۲۹).

ادبیات تطبیقی، مطالعه پدیده‌های ادبی در میان دو یا چند ادبیات مختلف و یا مطالعه ارتباط یک پدیده با علوم مختلف است. (به نقل از: حسان، ۱۹۸۳: ۱۶)

نادیده گرفتن این موضوع، سبب شد که حتی برخی از پژوهشگران فرانسوی نیز به صف منتقدان مزبور بپیوندند؛ رابرت اسکارپیت بر اهمیت حضور جامعه‌شناسی ادبی در پژوهش‌های تطبیقی تأکید نمود. (ر.ک: مکی، ۱۹۸۷: ۷۹-۸۰) و ایوشورل^۱ نیز در کتاب «ادبیات تطبیقی» از پیوند ادبیات با هنرها و دانش‌های بشری به تفصیل سخن رانده است. (ر.ک: شورل، ۱۳۸۹: ۱۳۱-۱۴۷)

۲-۱. تحلیل کامل و جامع متون ادبی، بدون در نظر گرفتن ارتباط آنها با سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرها امری ناممکن است. به عبارت دیگر؛ فهم کامل یک اثر یا پدیده ادبی از توان و ظرفیت ادبیات، بیرون است و نیازمند تلفیق دانش، روش و تجارب ادبیات با روش و تجربه‌ی دیگر حوزه‌های تخصصی است:

به خلاف گذشته که پژوهشگران ادبی به صورت جزیره و بدون توجه به یافته‌های سایر رشته‌های علوم انسانی عمل می‌کردند، امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که برای درک کامل هر پدیده‌ی ادبی باید به شبکه‌های تودرتو و بافت اجتماعی - فرهنگی و ارتباط آن با سایر هنرها توجه کرد. (آتشی و انوشیروانی، ۱۳۹۰: ۲/۱۰۱)

بنابراین، مطالعه ارتباط ادبیات با سایر علوم بشری، پژوهشگران تطبیقی را در تحلیل واقعی متون کمک نموده و بیشتر زوایای پنهان و آشکار آن را برای مخاطبان ارائه می‌دهد؛ به عبارت دیگر، شناخت کامل یک متن ادبی، بدون شناخت همه عوامل مؤثر در آن ممکن نیست و این مسأله (ارتباطات متن با سایر علوم) سبب می‌شود که زوایای ناشناخته متن که پیش از این بر ناقدان پنهان مانده بود، روشن شود. در حقیقت، مطالعات میان‌رشته‌ای، تجلی نقد و تحوّل در ادبیات تطبیقی بوده چرا که ادبیات را از محدودیت و نقصان به سوی تکامل و پیوند با دیگر رشته‌ها رهنمون می‌سازد:

آنچه ادبیات تطبیقی نه تنها از آن ابا نداشته بلکه استقبال هم کرده، نقد و تحوّل بوده است. ادبیات تطبیقی هیچ‌گاه روش پسندیده انتقاد از خود را فراموش نکرده است. بنیاد ادبیات تطبیقی بر تحوّل استوار بوده است و پژوهشگر ادبیات تطبیقی ناگزیر از آشنایی با این تحولات است. ادبیات تطبیقی را نمی‌توان به «تطبیق» یا «تشابه» یا حتی «ادبیات» محدود کرد. موفقیت ادبیات تطبیقی در فضای آکادمیک جهان مرهون همین پویایی و عدم وفاداری به نامش بوده است. ادبیات تطبیقی، هوای تازه برای اندیشیدن و پژوهش در

1. Yves, Chevrel



علوم انسانی است. ادبیات تطبیقی، بینارشته‌ای است و توانایی آن را دارد که پژوهشگران حوزه‌های مختلف علوم انسانی [و شاید غیر از آن] را گرد هم آورد و سخن تازه‌ای بگوید. (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۵۲)

از این سخن انوشیروانی می‌توان اینگونه دریافت نمود که ادبیات تطبیقی در مطالعات میان‌رشته‌ای به صورت یک کلیت در نظر گرفته می‌شود. از این رو، پا به عرصه دانش و هنر می‌گذارد و بر آن است تا با ترکیب با دیگر دانش‌ها و هنرها به تکامل و نوآوری برسد.

۲. آسیب‌شناسی پدیده‌ی بینارشته‌ای در ادبیات تطبیقی

اینکه مطالعات بینارشته‌ای چه سودها یا زیان‌هایی برای ادبیات تطبیقی به همراه دارد؟ و اینکه آیا پژوهش‌های بینارشته‌ای بدین معناست که ادبیات تطبیقی یعنی؛ تکثر و تعدد؟ و آیا این دانش، توانایی و گنجایش این تعدد و تنوع را دارد؟ در شمار پرسش‌هایی هستند که ارائه پاسخ جامع و مانع برای آنها به آسانی امکان‌پذیر نیست.

واقعیت این است که مطالعات بینارشته‌ای، تا اندازه‌ای سبب خروج ادبیات تطبیقی از پژوهش‌های صرفاً ادبی خواهد شد؛ اما در برابر این مسأله، پیوند ادبیات را با دیگر حوزه‌های دانش بشری گسترده‌تر خواهد نمود. این قلمرو جدید می‌تواند از انزوا و رکود در علوم انسانی بکاهد و افق‌های نوینی را فراروی آن بگشاید. ارزش این افق و گستره نیز تنها به ادبیات تطبیقی ختم نخواهد شد، بلکه این یک پیوند دو سویه است که می‌تواند سبب رهایی از تکرار فقر موضوع‌های پژوهشی، فزونی روح لطافت در دانش‌های بشری و زیادی غنای ادبیات شود.

اما نگرانی‌هایی هم در این زمینه نیز وجود دارد؛ حرص و ولع پژوهشگران به این قلمرو جدید، ممکن است سبب بدفهمی از آن و انجام پژوهش‌های سست و بی‌مایه شود. تجربه آغازین ادبیات تطبیقی بیانگر این واقعیت است که «روی آوردن ناگهانی به ادبیات تطبیقی در فرانسه – مشابه آنچه در برخی کشورهای دیگر هم روی داده است. ادبیات تطبیقی را با بحران‌هایی روبه‌رو کرد که ادامه آن را با مشکلات جدی مواجه ساخت.» (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۳۷)

از سوی دیگر، در آغاز به نظر می‌رسد که پرداختن به مطالعات بینارشته‌ای در ادبیات تطبیقی، مستلزم آگاهی از مبانی عمومی دانش مورد پژوهش است که در آن سوی تطبیق قرار دارد. و این در حالی است که چیرگی بر مبانی دیگر دانش‌ها نیز نیازمند مطالعه، پژوهش و گذر سالهاست. و بدون تردید، رسیدن به چنین مقصدی، بس دور و دراز می‌نماید. در خصوص تکثرگرایی این رشته نیز باید گفته شود که اعتقاد به تعدد و تنوع در ذات ادبیات تطبیقی وجود دارد، اما بیم آن می‌رود که زیاده‌روی در این «گوناگونی» ممکن است سبب خروج از ماهیت زیباشناختی ادبیات شده و پژوهش تطبیقی در مسیری گام بردارد که با فراموشی اصل آغازین



آن همراه باشد. به عبارت دیگر، پرسش اساسی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا گستره‌ی مرزها در پژوهش‌های بینارشته‌ای، «ادبیات» است یا غیر از آن، و این نگرانی برای چنین پژوهش‌هایی، بسیار جدی است.

در پاسخ به این تردیدها باید گفت که در مطالعات میان‌رشته‌ای، تعامل متخصصان آگاهانه و روش‌مند است و هر یک از آنها هدفمندانه به مرزهای معرفتی و روشی یکدیگر وارد می‌شوند و در این ورود، تلفیق دانش، روش و مهارت با هدف ایجاد یک «کل منسجم» شکل می‌گیرد. به عبارت ساده‌تر: یافته‌ها و شناخت‌ها در نگرشی کلی نگر تلفیق می‌شوند. دو رشته تلفیق نمی‌شوند و استقلال علمی و روشی هر یک از رشته‌ها محدود یا کنترل نمی‌شود. و مرزها و میزان چگونگی ارتباط آنها نیز شفاف و مشخص است. (ر.ک: خورسندی طلاسکوه، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۵) افزون بر این، اگر پژوهشگری به عنوان نمونه به مطالعه ارتباط ادبیات و نقاشی می‌پردازد نیازی به دانش تخصصی در حوزه‌ی نقاشی ندارد. آن طرف تطبیق نیز (نقاش) برای بررسی ارتباط نقاشی و ادبیات نیازمند آگاهی تخصصی در ادبیات نیست، بلکه یافته‌ها و روش‌های علمی هر یک از آن دو به زبان تخصصی هر یک از آن رشته‌ها برگردانده می‌شود و در یک فرایند متعامل و متقابل رشد می‌کند و در ارتباط با «کل» تفسیر و تحلیل می‌شوند. اما آنچه که مهم است: مطالعات میان‌رشته‌ای یعنی؛ «حرکت ادبیات تطبیقی سنتی به طرف ادبیات نو»^۱

از این رو، بیهوده نیست که اگر گرفته شود: پرداختن به این قلمرو جدید و ارزشمند، بدون در نظر گرفتن سازوکار مناسب، آن را با دشواری و شاید هرج و مرج روبه‌رو نماید.

۳-۱. روش پژوهش در مطالعات میان‌رشته‌ای با محوریت ادبیات تطبیقی

پژوهشگر ادبیات تطبیقی چگونه به مطالعات میان‌رشته‌ای می‌پردازد؟ آیا مطالعات بینارشته‌ای متکی بر یک اندیشه‌ی روش‌شناسی است؟ در پاسخ به این دو پرسش می‌توان گفت: مطالعات میان‌رشته‌ای در ادبیات تطبیقی، قلمروی روش‌مند است و گام نخست پژوهش در این مطالعات، نیازمند دو مسأله‌ی اساسی است:

۳-۱. الگو محوری

بہتر است که پژوهشگر مطالعات میان‌رشته‌ای در مراحل آغازین از الگوها و نمونه‌های نظری و عملی در این قلمرو آگاهی و مهارت داشته است. به عنوان نمونه اگر پژوهشگری به بررسی «نقاشی‌های یک نقاش از حماسه فردوسی» می‌پردازد، لازم است که ابتدا برای پژوهش خود،

۱. این تعبیر را از انوشیروانی به عاریت گرفته‌ام. (۱۳۹۰، ۱/۲: ۴)





یک الگوی نظری و عملی مناسب انتخاب کند. مثلاً مقاله «ادبیات و نقاشی: نقاشی‌های رمانتیک بلیک از حماسه میلتن» (آتشی و انوشیروانی، ۱۳۹۰، ۲/۲: ۱۰۰-۱۲۰) الگوی عملی مناسبی برای چنین پژوهش‌هایی است. یا به عنوان نمونه دیگر: اگر پژوهشگری به مطالعه ارتباط ادبیات با موسیقی در شعر مولوی می‌پردازد، می‌تواند «به کتاب اخیر کوپر^۱ با عنوان مندلسن، گوته، و شب والپُریگیس^۲، الهه مُشرک در فرهنگ اروپا: ۱۷۰۰-۱۸۵۰ اشاره کرد. در فرهنگ عامیانه آلمان، «شب والپُریگیس»، که پیشینه آن به رسوم و سنن باستانی اروپا برمی‌گردد، شب سی‌ام آوریل و اول ماه مه است که در آن شب برای راندن جادوگران خبیث و آغاز بهار آتش می‌افروختند. قطعه موسیقی اولین شب والپُریگیس^۳ اثر مندلسن (۱۸۰۹-۱۸۴۷) و نمایشنامه فاوست^۴ اثر گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) هر دو، به اقتضای ماهیت خود، از سنت عامینه دیرینه‌ای تأثیر پذیرفته‌اند که چگونگی آن موضوع اصلی بحث کتاب است». (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۱/۱: ۲۸). یا به عنوان نمونه دیگر، اگر پژوهشگری به بررسی ارتباط ادبیات با علوم تجربی مانند پزشکی می‌پردازد، می‌تواند از نمونه‌هایی که در مجله دو سالانه ادبیات و پزشکی^۵ از انتشارات دانشگاه جام‌هاپکینز، آمده است استفاده نماید.

آنچه در آغاز مطرح شد و از آن به «الگوی پژوهش» تعبیر نمودیم، بیش‌ترین مقصود، ارائه‌ی نمونه‌های عملی برای پژوهشگران غیرحرفه‌ای است. از این‌رو، مقصود واقعی از الگوی پژوهش در این گفتار، این است که در این مطالعات هر یک از رشته‌ها دارای چارچوب‌ها، سرمشق‌ها یا الگوهای نظری و پژوهشی متفاوتی هستند (ر.ک: زاهدی، ۱۳۸۸: ۴). به عنوان نمونه، آتشی و انوشیروانی (۱۳۹۱) چارچوب نظری روش پژوهشی خود را در مقاله «تحلیل تطبیقی و بینارشته‌ای شعر و نقاشی در آثار سهراب» بر دو بنیاد اساسی بنا نهاده‌اند:

الف. نظریه رماک درباره مطالعات بینارشته‌ای.

ب. نظریه گانتزکرس^۶ و تیوون لون^۷ درباره ساختار تصویرهای بصری. (ر.ک: آتشی و انوشیروانی، ۱۳۹۱: ۳-۴)

در این چارچوب نظری، نکته بسیار مهمی نهفته است و آن، چنین است: در مطالعات

1. Joh Michal Cooper
2. Walpurgisnacht
3. Dierste Walpurgisnacht
4. Faust
5. Literature and Medicine
6. Gunther Kress.
7. Thevan Leeuwen.

میان‌رشته‌ای هریک از حوزه‌های دانش، دارای روش، مفاهیم، پیش فرض، اهداف و قواعد خاص خود می‌باشند که در پایان پژوهش، این مرزبندی مصنوعی به سوی «کل» و «وحدت» حرکت می‌کند و گرایش به «یافتن پاسخ غیر تکررشته‌ای به مسأله» (زاهد، ۱۳۸۸: ۱۳) محور قرار می‌گیرد.

وجود چنین چارچوب‌های نظری و الگوهایی عملی برای پژوهشگری که به این مطالعات می‌پردازد، سبب پرباری پژوهش و حرکت درست آن در مسیر درست می‌شود و پرداختن دیمی و بدون الگو به این مطالعات، پژوهشگر را به مسیر انحراف و گمراهی می‌کشاند.

۳-۲. روش‌مندی تحلیل و تطبیق^۱

پژوهشگری که به عنوان نمونه به مطالعه ارتباط ادبیات با نقاشی یا موسیقی یا ... می‌پردازد، لازم است که دریابد اثر نقاشی یا موسیقی دارای یک هویت مستقلی است؛ یعنی اگرچه اثر ادبی، الهام بخش نقاشی و موسیقی بوده است، اما نقاش و موسیقیدان براساس بافت اندیشه‌ی خود و نیز بر مبنای شرایط و گفتمان‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی حاکم بر زمان خویش به آفرینش اثر پرداخته است.

کشف پیوند میان یک اثر ادبی یا یک نقاشی یا یک قطعه موسیقی چندان کار دشواری نیست و نیاز زیادی به هوش و سخت‌کوشی ندارد اما پژوهشگر پرمایه از این مشابتهای ظاهری موجود میان دو اثر، فراتر می‌رود و به جستجوی نکته‌های ناب‌تر و دیریاب‌تر می‌پردازد. و آن‌پی بردن به چگونگی تأثیر اثر ادبی بر زندگی هنری، فکری و معنوی هنرمند است. (ر.ک: انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۱/۱: ۲۹). اینکه آیا نقاش یا موسیقیدان در آفرینش اثر ادبی خود، متأثر از گفتمان‌های حاکم بر زمان خویش بوده یا اینکه اثر او یک تقلید محض است در تحلیل این پژوهش‌های تطبیقی از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ زیرا فضای خلق هر یک از دو اثر (تطبیق شعر با نقاشی یا موسیقی و ...) با هم متفاوت بوده، در نتیجه، دریافتی که نقاش یا موسیقیدان از یک قطعه‌ی شعری دارند ممکن است در نتیجه‌ی گفتمانی تازه و با دریافتی نوین حاصل شده است.

۱. در استخراج ایده‌ها از سه مقاله: انوشیروانی (۱۳۸۹)، آتشی و انوشیروانی (۱۳۹۰)، آتشی و انوشیروانی (۱۳۹۱) استفاده شده است. البته، لازم است که از باب اخلاق علمی و رعایت امانت‌داری گفته شود که مقالات «فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی» الهام بخش برخی از دیدگاه‌های نگارنده بوده است: (برزگر، ۱۳۸۷: ۵۶-۳۷ / زاهدی، ۱۳۸۸: ۱۷-۱ / میرعابدینی، ۱۳۸۸: ۵۶-۱۹ / حسینی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۲۳ / وحیدی، ۱۳۸۸: ۱۹۵-۱۶۹ / خورسندی طلاسکوه، ۱۳۸۸: ۸۳-۵۷ / مهرمحمدی، ۱۳۸۸: ۱۸-۱ / پورعزت و قلی‌پور، ۱۳۸۸: ۱۴۰-۱۲۷ / علوی پور نعمتی، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۴۱ / احمدی، ۱۳۸۸: ۱۲۶-۹۷ / اعتمادی زاده و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۳-۱۹ / ضرغامی، ۱۳۸۷: ۹۰-۷۷).



پژوهشگر تطبیقی، لازم است که دریابد؛ زبان و فضای خلق یک نقاشی، موسیقی، معماری و ... با زبان و فضای یک اثر ادبی متفاوت است. هر یک از اینها دارای ویژگی‌ها و محدودیت‌های خاص خود هستند که ممکن است آن ویژگی‌ها و محدودیت‌ها در اثر ادبی، موجود نباشد. بنابراین، ممکن است پیام تازه‌ای که در این آثار دریافت می‌شود با پیامی که در خود اثر ادبی وجود دارد، متفاوت و شاید متضاد باشد.

رویکرد نقدی که برای تحلیل این مطالعات میان‌رشته‌ای برگزیده می‌شود، تفاوت چندانی با رویکردهای نقدی در ادبیات ملی ندارد و تفاوت آنها بیشتر در حیطه کار آنهاست؛ ادبیات ملی به نقد متون ادبی ملت خاص می‌پردازد اما ادبیات تطبیقی از نگاهی فراملی، فرازبانی و فرافرهنگی به ادبیات می‌نگرد. در رویکرد تاریخ‌گرایی نو، هر متنی، اعم از نوشتاری و دیداری، از قبیل ادبیات، سینما، نقاشی و سایر هنرها، کالای فرهنگی به شمار می‌آید و تحت تأثیر گفتمان‌های غالب هر دوره تاریخی شکل می‌گیرد و به نوبه خود گفتمان جدیدی به وجود می‌آورد. (ر.ک: آتشی و انوشیروانی، ۱۳۹۰، ۲/۲: ۱۰۵)

بنابراین، نکته‌ی کلیدی که از این سخنان برداشت می‌شود این است که در تحلیل مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی، تأمل در «گفتمان غالب بر شکل‌گیری دو اثر» (ادبی و غیره) بسیار مهم است. به عنوان نمونه؛ اگر، پژوهشگری به مطالعه تأثیر حماسه فردوسی بر نقاشی‌های یک نقاش می‌پردازد، لازم است که دقت نماید گفتمان حاکم بر جامعه ادبی فردوسی؛ حفظ میراث کهن ایرانی در برابر عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی و ... بوده است. اما اینکه آن نقاش، براساس کدام گفتمان به آفرینش اثر ادبی خود پرداخته است؟ موضوع مهمی است که لازم است پژوهشگر در آن تأمل نماید؛ زیرا ممکن است آن نقاش، «تفسیر خود» را از اثر ادبی به تصویر کشیده باشد. تفسیری که برگرفته از گفتمان‌های غالب در زمانه‌ی وی بوده است. البته ممکن است تأثیرپذیری وی بدون دخل و تصرف و در تقلید محض بوده و در نقاشی خود چندان تغییری در ماهیت و بنیاد اثر ادبی نکرده باشد. کشف چنین موضوعی نیز از اهمیت فراوانی برخوردار است.

در اهمیت روش‌مندی مطالعات میان‌رشته‌ای و چگونگی آن در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی به تحلیل روش «آتشی و انوشیروانی» (۱۳۹۱: ۳-۲) در مقاله‌ی «تحلیل تطبیقی و بینارشته‌ای شعر و نقاشی در آثار سهراب سپهری» پرداخته می‌شود؛ نویسندگان از دو جهت به پدیده تطبیق در مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی می‌نگرد:



الف. چگونگی بازتاب یک مفهوم یکسان در ادبیات (شعر) و هنر (نقاشی).

ب. چگونه ادبیات (شعر) در هنر (نقاشی) تأثیرگذار است؟

در مورد نخست، پژوهشگران به دنبال کشف راه‌هایی هستند که ادیب و هنرمند، مفهوم یکسانی را در دو هنر متفاوت بیان کرده‌اند. یعنی به دنبال کشف چگونگی روش بیان آن مفهوم در زبان نوشتاری (شعر) و در زبان دیداری (نقاشی) هستند. در این جستجو، روش بیانی شاعر و نقاش، هدف اصلی پژوهش است نه مضمون و محتوای آن. در مورد دوم، که بحث الهام‌پذیری و اقتباس و دریافت نقاش از شاعر مطرح است، پیدایی مضمون‌های مشترک یا متفاوت بین شاعر و نقاش به مثابه دو هنرمند مستقل، هدف اصلی پژوهش است. از این رو «در مورد اول، پژوهش بینارشته‌ای به معنای دقیق کلمه است؛ چون در پی کشف روش بیان مفهومی یکسان در ادبیات و هنر است و مورد دوم، بیشتر به تأثیرگذاری و بررسی منبع الهام گرایش دارد.» (همان). در این روش، دیده می‌شود که پژوهشگران ضمن «طرح مسأله»، «اهداف» پژوهش را انتخاب کرده سپس «یافته‌ها» را به «زبان تخصصی» هر یک از رشته‌ها برگردان نموده و در پایان به «تلفیق» و «صورت‌بندی مشترک» پاسخ‌ها و یافته‌ها پرداخته‌اند.

۳-۳. تحلیل براساس شبکه‌ی گفتمانی چند رگه

همان‌طور که پیش از این ذکر شد، در مطالعات بینارشته‌ای، بیشتر به دنبال این هستیم که اثر ادبی را با نگاهی کلی‌تر و کامل‌تر مورد تحلیل قرار دهیم. ادبیات تطبیقی از این زاویه، «به شبکه‌ای گفتمانی تبدیل می‌شود که با سایر رشته‌ها و گفتمان‌های موجود درهم می‌آمیزد و هویتی چندرگه به خود می‌گیرد.» (سخنان شفاهی انوشیروانی، کارگاه آموزشی ادبیات تطبیقی، ۱۳۹۱) و فهم این گفتمان، «مستلزم آشنایی با گفتمان‌های دیگر است.» (ضرغامی، ۱۳۸۸: ۷۷) به عبارت دیگر، شناخت بهتر و درک کامل‌تر ادبیات به عنوان یک کل، تنها از طریق تطبیق ادبیات چند ملت با یکدیگر به دست نمی‌آید، بلکه از طریق تطبیق ادبیات با حوزه‌های دیگر دانش و کوشش بشری، از جمله با هنرها (نقاشی، موسیقی، معماری پیکر تراشی و ...) با علوم انسانی (زبان‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، فرهنگ‌شناسی، تاریخ و ...) با علوم اجتماعی (سیاست‌مدان، اقتصاد، علوم قضایی، جامعه‌شناسی و ...)، با مذهب و فلسفه و ایدئولوژی هر دوره‌ای از تاریخ و حتی با علوم خاص (ریاضیات، هیئت، فیزیک و ...) به دست می‌آید. در این نگاه، ادبیات تطبیقی پل پیوند حوزه‌های مختلف خلاقیت بشری است که ذاتاً به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند، اما عملاً از یکدیگر مجزا و دور افتاده‌اند. (نجفی، بی تا: ۳۶-۳۷)





بنابراین، لازم است که پژوهشگر مطالعات بینارشته‌ای در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی در تحلیل پژوهش خود به این شبکه گفتمانی، دقت نموده و پیوند اثر ادبی را با دیگر معارف بشری آشکار نماید. وی در حقیقت، ضمن اعتقاد به استقلال ادبیات و دیگر هنرها و دانش‌ها در جستجوی این پرسش است که چگونه ادبیات به یکی از بن‌مایه‌ی اصلی شکل‌گیری این هنرها و دانش‌ها تبدیل می‌شود؟ و حضور آن هنرها و دانش‌ها در ادبیات چگونه است؟

«برزگر» در مقاله‌ی «تاریخچه، چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای»، هویت و ماهیت مطالعات میان‌رشته‌ای را در توجه کردن به همین چند وجهی بودن پدیده‌ها می‌داند:

هویت مطالعات میان‌رشته‌ای در توجه کردن به پدیده‌های چند وجهی و هزار چهره است. پژوهشگر میان‌رشته‌ای ابتدا موضوعات مختلف تاریخی یا وضعیت حال و آینده را بررسی می‌کند و با غربال این موضوعات، به شکار آن دسته می‌پردازد که پدیده‌های چند وجهی و چندبعدی هستند. آن‌گاه آن پدیده یا مسأله‌ی منفرد را از زوایای رشته‌های مختلف بررسی می‌کند. (برزگر، ۱۳۸۷: ۵۴)

از این رو، در مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی، حد و مرزهای مألوف و مشهور ادبیات در هم نوردیده می‌شود و اعتقاد به هم‌تنیدگی و وابستگی میان ادبیات با دیگر هنرها و دانش‌ها ملاک اساسی قرار می‌گیرد. و این اعتقاد، «پاسخی امروزی و مدرن به رشد دانش» (اعتمادی‌زاده و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹) و ادبیات است؛ زیرا تحلیل جامع و کامل متون ادبی و پاسخ به پرسش‌ها و مجهول‌ها به تنهایی در فضای محدود ادبیات به عنوان یک دانش، حاصل نمی‌شود و این کاستی با انجام مطالعات میان‌رشته‌ای برطرف می‌شود.

جمع‌بندی

با توجه به مباحث بالا، اکنون می‌توان گزاره‌های زیر را در مقام نتایج بحث، مطرح کرد:

- ۱- مطالعات بینارشته‌ای، رستاخیزی نوین در قلمرو مطالعات ادبیات تطبیقی به شمار می‌آید. این قلمرو نوین، پل پیوند ادبیات با هنرها و دانش‌های بشری به شمار می‌آید. در این حوزه، ادبیات یک «کل» و «ترکیب» است که در پیوند با دیگر دانش‌ها و هنرهای انسانی مفهوم می‌یابد.
- ۲- مطالعات میان‌رشته‌ای در ادبیات تطبیقی به معنای تحلیل کلی‌تر و دقیق‌تر یک اثر ادبی بوده که در حقیقت، حاصل شبکه‌ی گفتمانی چندرگه است. این شبکه تودرتوی گفتمانی، دربرگیرنده شاخص‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دینی، اقتصادی و ... است.
- ۳- مطالعات میان‌رشته‌ای در قلمرو ادبیات تطبیقی به دلیل اینکه افق دید گسترده‌تر و ژرف‌تری در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد، توان تحلیل، تخیل، ترکیب و نوآوری وی را نیز افزایش می‌دهد.

۴- یافته‌های پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی، ادبی و غیرادبی است؛ زیرا این یافته‌ها حاصل گفتمان متخصصان رشته‌های غیرمرتبط به یک پرسش یا یک مجهول است که در جستجوی یک هدف (تحلیل و تفسیر دقیق‌تر و بهتر) هستند در حقیقت آن متخصصان از مرز دانش‌های خود گذر کرده و به تحلیل و نظریه‌هایی تازه‌تر و کامل‌تری دست یافته‌اند.

۵- پژوهشگر مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی، ابتدا به «طرح مسأله» و تعیین «اهداف پژوهش» می‌پردازد. سپس «یافته‌هایی» را که به «زبان تخصصی» هر یک از رشته‌ها می‌باشد در کنار هم «تلفیق» و «ترکیب» نموده و «پاسخی غیرتک رشته‌ای» و «جامع» به آن «مسأله» می‌دهد.

۶- پژوهش تطبیقی در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، نیازمند روش‌مندی و نظام‌مداری است. مطالعه‌ی نمونه‌ها و الگوهای روش‌مندی که در این حوزه صورت گرفته است، سبب هدایت پژوهشگری می‌شود که با روش‌مندی درست به پژوهش در این حوزه می‌پردازد.



منابع

- آتشی، لاله و انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۹۰)، «ادبیات و نقاشی: نقاشی‌های رمانتیک بلیک از حماسه میلتن». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان، دوره دوم، شماره دوم، ۱۲۰-۱۰۰.
- _____ (۱۳۹۱)، «تحلیل تطبیقی و بینارشته‌ای شعر و نقاشی در آثار سهراب سپهری»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دانشگاه تربیت مدرس، بهار، (۹/۱)، صص ۱-۲۴.
- احمدی، پروین (۱۳۸۸)، برنامه‌ریزی میان‌رشته‌ای، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، سال اول، شماره ۳، (تابستان)، صص ۹۷-۱۲۶.
- انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۸۹)، «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان، دوره دوم، شماره دوم، ۳۲-۵۵.
- _____ (۱۳۹۰)، «ضرورت آشنایی با نظریه‌های ادبیات تطبیقی در ایران» (سرمقاله). ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان، دوره دوم، ۸-۳.
- _____ (۱۳۸۹)، «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان، دوره اول، شماره اول، ۳۸-۶.
- اعتمادی زاده، هدایت‌الله و احمدرضا نصر و محمدجواد لیفقاتادار. (۱۳۸۸)، نگاهی کلی به برنامه درسی میان رشته‌ای، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، سال اول، شماره ۳ (تابستان)، صص ۵۳-۱۹.
- برزگر، ابراهیم. (۱۳۸۷)، «تاریخچه، چستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، سال اول، شماره ۱ (زمستان)، صص ۵۶-۳۷.
- الخطیب، حسام (۱۹۹۹)، «آفاق الأدب المقارن: عربیاً و عالمیاً». بیرون و دمشق: دارالفکر.
- حسینی، سیدرسول و عباس بازرگان. (۱۳۸۸)، «فرایند هدف‌گذاری در علوم میان‌رشته‌ای و نقش هدفها در کیفیت نظام دانشگاهی»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دوره اول، شماره ۴، (پاییز)، صص ۱۴۵-۱۲۳.
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۸)، «تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دوره اول، شماره ۴ (پاییز)، صص ۸۳-۵۷.
- شورل، ایو (۱۳۸۹)، «ادبیات تطبیقی». ترجمه طهورث ساجدی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- زاهدی، کیوان (۱۳۸۸)، «بررسی فراگشت آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای: نیاز دیروز، رویکرد امروز، زیرساخت فردا»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دوره اول، شماره ۴ (پاییز)، صص ۱۷-۱.
- نجفی، ابوالحسن (بی‌نا). «ادبیات تطبیقی چیست». فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ۳-۳۸. این مقاله در ۱۳۵۰ نگاشته شده و نخست در نشریه زیر به چاپ رسیده است: ماهنامه آموزش و پرورش، شماره ۷، دوره ۴۱ (فرودین ۱۳۵۱)، صص ۴۴۸-۴۳۵.



ضرغامی، سعید. (۱۳۸۷)، «ماهیت دانش و ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای با تأکید بر اندیشه‌های پست مدرن دریدا»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای، پژوهشکده مطالعه فرهنگی و اجتماعی، سال اول، شماره ۱، (زمستان)، صص ۷۷-۹۰.

علوی پور، سید محسن و علی نعمتی‌پور. (۱۳۸۸)، «مطالعات میان‌رشته‌ای بحران جامعه مدرن»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، سال اول، شماره ۳، (تابستان)، صص ۱۶۷-۱۴۱.

نظری منظم، هادی، (۱۳۸۹)، «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش». نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال اول، دوره جدید، شماره دوم، ۲۲۱-۲۳۷.

میرعابدینی، احمد. (۱۳۸۸)، «نقش ارتباطات در تحول و توسعه علوم میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دوره اول، شماره ۴ (پاییز)، صص ۱۹-۵۶.

وحیدی، محمد. (۱۳۸۸)، «علم در جامعه: از تک‌گویی تا گفت‌وگو»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دوره اول، شماره ۴، (پاییز)، صص ۱۹۵-۱۶۹.

ولک، رنه (۱۳۸۹)، «بحران ادبیات تطبیقی». ترجمه سعید ارباب شیرانی. ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان. دوره اول، شماره دوم. ۲/۱ (پاییز، پیاپی ۲)، صص ۸۵-۹۸.

